

از لحظه ورود موکب ملوکانه و همراهان بالاترین افتضاحات و رسوایی ها به بار آمد.

برای انجام مراسم سان و رژه، امپراطور آلمان و تمام شاهزادگان سوار بر اسب شده و برای اعلیحضرت قدر قدرت^۱ و همراهان درجه اول هم اسب های سواری آماده شده بود.

کالسکه حامل ذات اقدس به وسط میدان مشق رسید و اسب های سواری را به نزدیک کالسکه آوردند. من و مهمانداران آلمانی و جمعی از ملتزمین اطراف کالسکه پیاده شده و اجتماع کردیم ولی هرچه اصرار و التماس نمودیم، اعلیحضرت از سوار شدن بر اسب خودداری کردند. به عرض رسید اسب آرام حاضر است و اذیت نمی کند ابداً مفید نبود و فرمودند در کالسکه می نشینیم و کوروک کالسکه را پایین می کشیم.

خدایا، چه خاکی بر سرمان کنیم؟ در این میدان شاهزاده خانم ها و زنان امراء و وزراء و افسران آلمانی که در مراسم سان شرکت کرده اند در کالسکه نشسته اند و امپراطور و شاهزادگان و فرماندهان نظامی سوار بر اسب هستند. چطور ممکن است اعلیحضرت پادشاه ایران در کالسکه بنشیند و بگویند از اسب سواری وحشت دارند. با همه این تفصیلات، شاه در کالسکه دو کروکه خود نشست و ناچار کروک ها را کنار زدند و عرض لشکر(سان) شروع شد.

هر بیرق که می آمد از حضور مبارک بگذرد به شاه عرض می کردم سلام بدهد، یک مرتبه ، دو مرتبه ، سه مرتبه سلام می دادند و بعد خسته می شدند یا فراموش می کردند و دیگر سلام نمی دادند و یا روی خود را به آن طرف میدان می کردند و به طرف قشون دستی حرکت می دادند. هنوز ده پانزده دقیقه نگذشته بود که اعلیحضرت احساس ناراحتی کردند و اظهار خفگی و خستگی و تشنگی نمودند، دائماً آب می خواستند. امین حضرت آب! یک گیلان آب! و باز هم آب! آب! آب!...

^۱ مظفرالدین شاه قاجار

امین حضرت آبدار باشی با لباس رسمی غرق در نشان و حمایل سبز در حالیکه تا پایین دامن خود انواع نشان ها و مدال هایی که بر اثر لیاقت و ابراز خدمات درخشان تحصیل کرده نصب نموده بود، برای اعلیحضرت آب می برد. داستان آب طلبیدن و خوردن به جای خود. ظرف آب مخصوص اعلیحضرت در وسط میدان مشق برلن هیئت و هیئت خنده آوری داشت، زیرا یک نفر آبدار در حالیکه یک مشک چرمی بر دوش داشت پشت کالسکه ایستاده بود و هر بار که ذات مبارک آب می خواستند، امین حضرت ظرف آب خوری مخصوص را از مشک پر آب نموده به حضور می آورد، حرکت امین حضرت از محلی که ایستاده بود تا پشت کالسکه و ریختن آب از مشک به داخل ظرف، هر بار که تکرار می شد، شلیک خنده از اطراف میدان بلند می شد....

باز عرض می کردم، قربان بیرق آمد. می گفت چه کنم! و دستی حرکت می داد. میهماندارها از ملاحظه اطوار شاهنشاه ایران در مهمترین اوقات که سلاطین بزرگ برای تماشای عرض لشکر آلمان می آیند، غرق در حیرت و تعجب بودند. ولی شاهنشاه ابداً ملتفت نمی شود و نگاه به وسط میدان نمی کند و اصولاً توجهی به سان و رژه ندارد. بلکه بالعکس اظهار کسالت می کند و آب می خواهد و پس از چند لحظه ای مجدداً آب می طلبد.....

.....

برگرفته از «خاطرات احتشام السلطنه»^۲ به کوشش محمد مهدی موسوی، انتشارات

^۲ از رجال دوران ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه

زوار، ۱۳۹۲ .